



Research Paper

The Influence of Reza Shah's Cultural Policies on the Transformation of Education in Iran (1925-1941)

Somayeh Khanipour*^{ID}

Assistant Professor, Department of Iranology, Faculty of Iranology, Vali-e-Asr University of Rafsanjan, Kerman, Iran. E-mail: s.khanipour@vru.ac.ir

Received: 2025/05/19 Accepted: 2025/08/10 PP 194-214

Abstract

A review of the history of Reza Shah's reign (1925-1941) shows that three central objectives underpinned his government's general policies: the centralization and absolutism of state and royal power, nationalism, and the modernization of Iranian society. In line with the modernization project, the central government sought to transform the educational system through the strategic mobilization of the country's social and cultural capital. Therefore, the primary aim of this study is to examine the impact of Reza Shah's cultural policies on educational transformations in Iran from 1925 to 1941. The present research uses a descriptive-analytical method, relying on library resources and documentary evidence. The findings indicate that educational reform was one of the most ambitious undertakings within the broader framework of Pahlavi cultural policy. The imperative to build a "new Iran" and implement wide-ranging modernization made the construction of a modern educational system a central priority for Reza Shah's government. The state's nation-building goals for a modern Iran were fundamentally incompatible with continued reliance on the traditional educational apparatus. Educational planning under Reza Shah was based on a triad of core concepts, modernization, nationalism, and centralization, which served as both guiding principles and operational mechanisms, thereby defining the system's distinctive character. The primary purpose of these reforms was, therefore, to harness the educational system as an instrument for training specialized human resources, thereby advancing the state's broader sociopolitical and cultural agenda.

Keywords: Iran, Reza Shah, cultural policies, modernization, educational transformations.

Citation: Khanipour, Somayeh. (2026). *The Influence of Reza Shah's Cultural Policies on the Transformation of Education in Iran (1925-1941)*. Journal of Historical and Literary Iranology, 1 (1), 194-214.



EXTENDED ABSTRACT

Introduction

The reign of Reza Shah (1925-1941) exemplifies a comprehensive state-driven transformation of Iran's social, cultural, economic, and ideological foundations, during which a new order was established. By consolidating his rule through three main pillars—a modern army, a centralized bureaucracy, and the royal court—Reza Shah secured the authority necessary to enact a series of wide-ranging social reforms. Inspired by his perception of the West, his long-term vision was pursued through a multifaceted strategy of secularization, the promotion of worldly values, nationalism, educational development, state-led investment, and the dismantling of tribal structures. Historical evidence indicates that the state, in pursuit of its modernization agenda, strategically mobilized existing Iranian social and cultural capital to reform the educational system fundamentally.

Methodology

This study adopts a descriptive-analytical approach to investigate the influence of Pahlavi I's cultural policies on educational transformations in Iran from 1925 to 1941. Primary historical documents and contemporary academic works were collected and analyzed within a sociological framework.

Findings

The findings indicate that educational reform was one of the most far-reaching initiatives of Pahlavi cultural policy. Consequently, the construction of a modern educational system became a strategic cornerstone and a central imperative for realizing its modernizing vision. The theoretical and practical foundations of Reza Shah's educational policies were shaped by a tripartite framework of modernization, nationalism, and centralization, which together gave the new system its distinct character. The ultimate objective of this framework was to harness education to cultivate a skilled workforce, thereby advancing the state's broader sociocultural ambitions.

Discussion and Conclusion

The historical record confirms that the Pahlavi modernization project systematically imported Western models of modernity. A cornerstone of this effort was the comprehensive restructuring of education, explicitly designed to advance the regime's core principles of modernization, nationalism, and centralization. This

reform served a dual political purpose. First, educational secularization was used deliberately to marginalize the clergy and remove their influence from Iran's social fabric. Second, the new pedagogical system was designed to cultivate a state-centric nationalism that reinforced monarchical power. The establishment of a modern, nationwide school system was central to this strategy. Its landmark achievement, the University of Tehran (founded in 1934), aimed to train a professional elite and unite the nation's youth around a shared identity of nationalist loyalty and modernist progress.

Funding

There is no funding support.

Authors' Contribution

Authors contributed equally to the conceptualization and writing of the article. All of the authors approved the content of the manuscript and agreed on all aspects of the work.

Conflict of Interest

The authors declared no conflict of interest.

Acknowledgments

I am grateful to all the scientific consultants of this paper.

مقاله پژوهشی

تأثیر سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول در تحولات آموزشی ایران (۱۳۰۵-۱۳۲۰ش)

سمیه خانی‌پور*

استادیار گروه ایران‌شناسی، دانشکده ایران‌شناسی، دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان، کرمان، ایران، رایانامه: s.khanipour@vru.ac.ir

دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۹ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۹ صص ۱۹۴-۲۱۴

چکیده

تاریخ پهلوی اول (۱۳۰۵-۱۳۲۰ش) نشان می‌دهد سیاست‌های کلی این حکومت بر سه هدف مهم تمرکزگرایی، مطلق‌انگاری قدرت پادشاه و ملی‌گرایی متمرکز بود و حکومت می‌کوشید با مدرن‌کردن جامعه ایران، به این اهداف جامعه عمل پیوشاند. حکومت مرکزی در این دوره متناسب با پروژه نوسازی و با بهره‌برداری از سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه، به تحول در نظام آموزشی پرداخت. هدف اصلی این پژوهش بررسی تأثیر سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول در تحولات آموزشی ایران (۱۳۰۵-۱۳۲۰ش) است که با روش توصیفی-تبیینی و بر مبنای داده‌های گردآوری شده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی به آن پرداخته شده است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که نوسازی در حوزه آموزش یکی از پدیده‌ترین اقداماتی بود که در چارچوب سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول در ایران به اجرا گذاشته شد. عزم حکومت پهلوی در بنیان‌نهادن ایران جدید و اجرای طرح نوسازی در وجوه مختلف، ساخت نظام آموزشی نوین را به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های دولت بدل کرد، زیرا مسلم بود که اهداف رضاشاه در ساخت ایران جدید و مدرن با وجود ساختار آموزشی سنتی ممکن نخواهد بود. راهبرد نظری و عملی حکومت در برنامه‌ریزی آموزشی و پایه‌گذاری نظام آموزشی نوین بر اساس سه مفهوم تجدد، ناسیونالیسم و تمرکز شکل گرفت. حکومت کوشید با هدایت نظام آموزشی و تربیت نیروی متخصص به اهداف خود در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی دست یابد.

واژه‌های کلیدی: سیاست‌های فرهنگی، پهلوی اول، تحولات آموزشی، ایران، نوسازی.

استناد: خانی‌پور، سمیه (۱۴۰۴). تأثیر سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول در تحولات آموزشی ایران (۱۳۰۵-۱۳۲۰ش). مجله ایران‌شناسی تاریخی و ادبی، ۱ (۱)، ۱۹۴-۲۱۴.

۱. مقدمه

دوره پهلوی اول، مصداق بارز تحول گسترده جامعه در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و ایدئولوژیک است. در این دوره، شاهد ایجاد نظم نوین هستیم. رضاشاه با بناکردن حکومت بر سه رکن ارتش جدید، بوروکراسی دولتی و دربار، به تثبیت قدرت پرداخت (فوران، ۱۳۸۸: ۳۳۱) و با کسب قدرت بلامنازع، اصلاحات اجتماعی را آغاز کرد. هدف بلندمدت او بر اساس تصور از غرب طراحی شد و ابزار وی برای تحقق این هدف، مذهب‌زدایی، دنیاگرایی، ناسیونالیسم، توسعه آموزشی، سرمایه‌گذاری دولتی و برانداختن قبیله‌گرایی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۲۸-۱۲۴). نظام آموزشی مهم‌ترین نهاد برای تحول فرهنگی جامعه ایران بود و نقشی مهم در تحقق اهداف فرهنگی و تربیت نیروی انسانی مورد نیاز نهادهای نوپدید دولت رضاشاه داشت. رضاشاه با اعمال سیاست‌های فرهنگی پیش‌گفته، تمامی ظرفیت دولت را برای دستیابی به اهداف مورد نظر به کار گرفت. نوسازی در حوزه آموزش یکی از پر دامنه‌ترین اقداماتی بود که در چارچوب سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول در ایران به اجرا گذاشته شد و در تمام سال‌های حاکمیت رضاشاه مورد توجه قرار گرفت. این نوشتار با رویکرد توصیفی تبیینی، به بررسی نقش سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول در تحولات آموزشی ایران (۱۳۰۵-۱۳۲۰ ش) می‌پردازد و بر آن است که دورنمای تحولات آموزشی در عصر پهلوی اول را مطالعه و تأثیر سیاست‌های فرهنگی این حکومت را بر فرآیند آموزش مدارس، آموزش عالی و نیز نظام تحصیلی حوزوی بررسی کند.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های چندی درباره نظام آموزشی ایران در دوره پهلوی اول تألیف شده است که برای نمونه به چند مقاله اشاره می‌شود. مجید استوار در مقاله «آموزش و نوسازی ایران در دولت پهلوی اول» با تمرکز بر نظریه نخبه‌گرایی، عملکرد دولت رضاشاه را در زمینه نوسازی ایران و ایجاد نظام آموزشی جدید بررسی کرده است. زهرا حاتمی در مقاله «آموزش و پرورش در عصر پهلوی اول» به اصلاحات نظام آموزشی پرداخته است. عیسی‌خان صدیق در کتاب *ایران مدرن و نظام آموزشی آن*، بخش‌های مختلف نظام آموزشی ایران را از لحاظ کارکردی بررسی کرده است. محمدعلی اکبری در کتاب *تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)*، ضمن بررسی موضوع هویت و روش‌های دولت مطلقه پهلوی اول در برساخت هویت جدید ایرانیان، گسترش آموزش عمومی در این دوره را بر مبنای ایجاد هویت ایرانی متجدد ارزیابی می‌کند. رودی متی در مقاله «آموزش و پرورش در دوره رضاشاه»، به فرآیند نوسازی پهلوی اول و تمرکز بر گسترش آموزش ابتدایی و متوسطه پرداخته و آن را گامی در جهت

تجددگرایی دولت معرفی کرده است. زهرا احمدی در کتاب *مبانی ایدئولوژی حاکمیت و تأثیر آن بر متون و مواد درسی در عصر پهلوی اول* به بررسی ایدئولوژی پهلوی اول بر محتوای درسی پرداخته است. ویژگی متمایز پژوهش پیش رو نسبت به تألیفات پیش گفته، آن است که ضمن تشریح و تبیین تحولات آموزشی این دوره، نقش و تأثیر سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول را در یک چارچوب تحلیلی بررسی می‌کند تا در نبود پژوهشی مستقل در این زمینه به تکمیل این حوزه مطالعاتی کمک شود.

۳. چارچوب مفهومی

سیاست فرهنگی اصطلاحی مدرن است که اگر بر اساس ظرف زمانی و مکانی دوره مورد هدف، تعریف شود و مورد کاربست قرار گیرد، قابل تعمیم به تحولات دوره‌های مختلف تاریخی است. منظور از سیاست فرهنگی، نوعی توافق رسمی و اتفاق نظر مسئولان و متصدیان امور در تشخیص، تعیین و تدوین مهم‌ترین اصول و اولویت‌های لازم و ضروری در فعالیت‌ها از وجه فرهنگی آن است. این تعریف به نوعی با اقدام فرهنگی نیز مرتبط است. اقدامات فرهنگی، آن دسته از اقداماتی است که در نحوه زندگی مردم تأثیر می‌گذارد یا حداقل به قصد تأثیر در آن انجام می‌شود. بر این اساس، هر اقدام حاکمیت از آن حیث که موضوعش فرهنگ و نحوه زندگی مردم باشد، اقدام فرهنگی محسوب می‌شود. منظور از بسترسازی در سیاست فرهنگی، فضا سازی‌ها، موضوعات و مباحثاتی است که حاکمیت یا نهادها و محافل فرهنگی فکری وابسته به قدرت، در دوره‌ای خاص انجام می‌دهد تا نظام‌بخش آن اقدامات فرهنگی باشد. در دوره‌های مختلف تاریخ معاصر ایران، حکومت‌ها به اهمیت تأثیر اقدامات و سیاست‌های فرهنگی در زندگی مردم پی برده‌اند و همواره کوشیده‌اند با اعمال قدرت این سیاست‌ها را اجرایی کنند. عرصه‌های هنری، فرهنگی، آموزشی و... از مهم‌ترین نقاط اجرای این سیاست‌ها بوده است. با توجه به گستردگی این حوزه‌ها، در پژوهش حاضر با تمرکز بر شاخص آموزش، ضمن بررسی تحولات کلی مرتبط با آن، به ردیابی این سیاست‌های فرهنگی در تحولات آموزشی دوره رضاشاه پهلوی (۱۳۰۵-۱۳۲۰ ش) پرداخته‌ایم.

۴. دورنمای تحولات آموزشی ایران در عصر پهلوی اول

رضاخان در اردیبهشت ۱۳۰۵ ش بعد از تاجگذاری، با نام رضاشاه و به عنوان سرسلسله دودمان پهلوی رسماً به سلطنت رسید. هر چند آغاز قدرت‌گیری او با حمایت انگلیس همراه بود و «سرچشمه قدرت رضاخان اساساً ارتش بود، بدون پشتیبانی چشمگیر مردمی نمی‌توانست به آن صورت صلح آمیز و قانونی بر تخت سلطنت بنشیند. بدون چنین حمایت مردمی، او شاید می‌توانست کودتای نظامی دیگری انجام

دهد، اما نمی‌توانست سلطنت را از طریق قانونی تغییر دهد. او شاید با ارتش چهل هزار نفری خود پایتخت را تصرف می‌کرد ولی نمی‌توانست کشور را تسخیر کند. شاید با دستکاری در انتخابات می‌توانست حزب مطیعی برای خود ایجاد کند ولی نمی‌توانست اکثریت حقیقی مجلس را به دست آورد. خلاصه اینکه به سلطنت رسیدن رضاخان صرفاً از طریق خشونت، نیروی نظامی، ترور و دسیسه‌های نظامی انجام نشد، بلکه به واسطه ائتلاف آشکار با گروه‌های مختلف درون و بیرون مجلس چهارم و پنجم صورت گرفت. این گروه‌ها از چهار حزب سیاسی تشکیل می‌شد: محافظه‌کاران حزب اصلاح‌طلبان؛ اصلاح‌طلبان حزب تجدد؛ رادیکال‌های حزب سوسیالیست و انقلابیون فرقه کمونیست» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۵۰).

در دوره پهلوی اول شاهدیم که افراد مرتبط با این احزاب، به‌صورت مستقیم و گاه غیرمستقیم در سیاست‌گذاری‌های وی تأثیرگذار بودند. سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول را در ظاهر دولت‌ها و کابینه‌های منتخب اجرا می‌کردند، اما سیاست‌گذار اصلی شخص شاه و گروه اندکی از نخبگان همراه وی بودند. دولت‌های این دوره که در مجموع هشت کابینه را در بر می‌گیرد، متشکل بود از افرادی همچون ذکاءالملک فروغی (م. ۱۳۲۱)، مستوفی‌الممالک (م. ۱۳۱۱)، مخبرالسلطنه (م. ۱۳۲۴)، محمود جم (م. ۱۳۴۸)، احمد متین‌دفتری (م. ۱۳۵۰) و رجبعلی منصور (م. ۱۳۵۳). از آن میان، فروغی متصدی سه دوره دولت در حساس‌ترین زمان‌های حکومت پهلوی و مخبرالسلطنه هدایت متصدی طولانی‌ترین دولت بود که تصدی‌اش حدود شش سال به طول انجامید.

یکی از دغدغه‌های فعالان آموزش در عصر قاجار این بود که تا ملت تعلیم نیابد و به آگاهی نرسد، دیگر تغییرات روی نخواهد داد. این رویکرد به‌نوعی سرلوحه دولتمردان عصر پهلوی اول بود. برای مثال محمدعلی فروغی در مذمت نبودن تربیت اصولی در ایرانیان می‌نویسد:

«افراد مردم ایران مطلقاً یک منظور و مطلوب دارند و آن پول است و برای تحصیل پول از هر طبقه و جماعت و صنف باشند گذشته از دزدی و مسخرگی و هیزی فقط یک راه پیش گرفته‌اند که به اسامی مختلف آنتریگ بازی و حقه‌بازی و تملق و هوچی‌گری و شارلاتانی و غیره خوانده می‌شود و اسم جامع آن بی‌حقیقتی است و از این جهت است که ایرانی‌ها هیچ‌وقت با هم اتحاد و اتفاق نمی‌کنند. نمی‌دانند هیچ‌وقت بی‌حقیقتی و نفاق هیچ قومی را به جایی نرسانده و هر وقت هر ملتی به مقامی رسیده امری معنوی را در نظر داشته و حقیقت‌طلبی و فداکاری و همت و غیرت و شهامت او را به حرکت آورده و به اتفاق و اتحاد مطلوب خویش را حاصل نموده است. اگر بپرسید چه باید کرد و چاره چیست بی‌تأمل عرض می‌کنم باید ملت را تربیت کرد... باید دانست که تا ملت تربیت نشود، هرچه سعی در ترقی مادیات آن کنند به جایی نمی‌رسد و عیناً مانند احوال پدرهایی است که برای اولاد خود مال و دولت فراوان به ارث می‌گذرانند و

آن‌ها را تربیت نمی‌کنند، چه بسیار دیده‌ایم که آن اموال را فرزندان ناقابل به اندک زمانی به باد می‌دهند. ولی اولادی که تربیت شده و قایمیت دارند از پدر هم که ارثی نبرند خودشان تحصیل مال می‌کنند» (فروغی، ۱۳۵۳: ۶۸۹-۶۹۱).

به باور فروغی:

«تربیت ملت قسمت مهمی از آن، البته به نشر معارف است به وسایلی که دائماً گفته می‌شود: تکثیر و تأسیس مدارس و مؤسسات و مجامع و مجلات علمی و ادبی و صنعتی، ترجمه و تألیف و طبع کتب مفیده، طلبیدن معلمین خارجی، فرستادن جوان‌های مستعد به خارجه، تشویق و تجلیل ارباب کمال و قس علی‌ذلک و یقین است که در این باب مسامحه جایز نیست.» (همانجا)

تفکر امثال فروغی باعث شد حکومت پهلوی از همان آغاز تأسیس، فعالیت مستمری را در زمینه تربیت مردم در پیش بگیرد. این تفکر مطالبه عمومی نخبگان سیاسی و فکری آن عصر بود که از آن جمله نظرگاه سیدحسن تقی‌زاده قابل ذکر است. تقی‌زاده با ذکر مثال‌های متعدد از شکست سیاست‌های افراد تأثیرگذار تاریخی به علت بی‌توجهی به تربیت عموم می‌نویسد: «... لکن امثال میکادوی سابق و سید احمدخان هندی سرّ حقیقی ترقی را دریافتند، و به تعلیم عمومی صرف مساعی کردند و نتیجه اعمال اولی مشهود است و ثمره جهد دومی در آینده نزدیک روشن تر خواهد شد» (تقی‌زاده، ۱۳۰۴: ۱۰-۲۲).

ضرورت تربیت ملت، دغدغه کسانی بود که با حکومت جدید به دنبال پی‌ریزی ساختی جدید بودند. ساختی که حکومت و دولت بتواند بر مبنای آن مردمی را پرورش دهد که همراه و مطیع سیستم جدید باشند. سیاست فرهنگی عصر پهلوی اول در جهت رسیدن به این مقصود بود. از این رو، اصلاح نهاد آموزش از مهم‌ترین راهکارهای رضاشاه برای اجرای اهدافش در حوزه اجتماع و فرهنگ بود. در سال ۱۳۰۰ قانون شورای عالی فرهنگ تصویب شد و بر اساس آن، همه امور فنی مدارس مانند برنامه‌ها، امتحانات، صلاحیت معلمان، برنامه‌ریزی کلان آموزشی به شورا واگذار شد (اکبری، ۱۳۵۷: ۲۱۳). نوسازی در حوزه آموزش دیگر اقدام حکومت برای تحول فرهنگی جامعه بود. در سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۹ نظام آموزشی جدید پایه‌گذاری شد و جای مکتب‌خانه‌ها را گرفت. پیش از آن، تلاش‌هایی در این باره صورت گرفت، اما جامه عمل نپوشید. پس از تأسیس دارالفنون، مؤسسات آموزش عالی نظیر دانشکده علوم، دانشکده کشاورزی کرج، دانشکده ادبیات، دانشکده حقوق و مدرسه طب به صورت پراکنده ایجاد شده بود، اما از سال ۱۳۰۴ به بعد، نظام آموزشی رشد چشمگیری یافت. مدارس جدید ایجاد و مکتب‌خانه‌های تحت نظارت روحانیون تعطیل شد. در سال ۱۳۰۷، دانشسراهای مقدماتی تأسیس شد و به تربیت آموزگاران پرداخت. معلمان نظام جدید می‌بایست غیر روحانی و تابع ضوابط فرهنگ باشند (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۵۹).

هدف غیرمذهبی کردن نظام آموزشی یکی از سیاست‌های فرهنگی بود که به مؤثرترین وجه و از طریق افزایش و برتری تدریجی مدارس دولتی دوره ابتدایی و منسوخ‌شدن تدریجی مکتب‌خانه‌های سنتی تحقق یافت (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۰۰). این اصلاحات همچنین از اقتدار و نفوذ روحانیت کاست و تعداد مدارس روحانی و حوزه‌های علمیه را کاهش داد. در اواخر سال ۱۳۱۳، با تصویب قانون تأسیس دانشگاه، ساختن دانشگاه تهران آغاز شد و تمام مدارس عالی و دانشکده‌های تأسیس شده تا آن زمان را در بر گرفت. تعداد دانشجویان این دانشگاه از ۸۸۶ نفر در سال ۱۳۱۳ به بیش از ۳۳۰۰ نفر در سال ۱۳۲۰ رسید. با توسعه آموزشی، بر میزان زنان تحصیل کرده افزوده شد. تعداد دختران دانش‌آموز نیز از ۷۵۰۰ نفر در سال ۱۳۰۰ به ۸۸۰۰۰ نفر در سال ۱۳۲۰ رسید (Young, 1948: 53) در این سال یک‌سوم از دانشجویان دانشگاه تهران را دختران تشکیل می‌دادند. مدارس مختلط نیز در دهه ۱۳۱۰ تشکیل و اقدامات مربوط به کشف حجاب ابتدا در مؤسسات آموزشی عمومی اجرا شد. همچنین اعزام دانشجویان به خارج از سال ۱۳۰۷ آغاز شد. این دانشجویان که بیشتر به کشورهای فرانسه، انگلیس، آلمان، سوئیس و بلژیک اعزام می‌شدند، در بازگشت تأثیر عمیقی بر روابط و سنت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه گذاشتند (سینائی، ۱۳۸۴: ۱۶۷-۱۶۸).

۵. سیاست‌های فرهنگی عصر پهلوی اول در حوزه آموزش

۵-۱. همگانی کردن آموزش

یکی از قوانینی که در عصر مشروطه تصویب شد، حمایت دولت از رایگان و اجباری شدن آموزش بود. نظام آموزشی چهار نوع مدرسه را در برمی‌گرفت. مکاتب ابتدایی دهکده، مکاتب ابتدایی بلده (شهر)، مدارس متوسطه و مدارس عالی. برطبق این قانون همه دستگاه‌های آموزش و پرورش دولتی و خصوصی با برنامه یکسان، زیر نظارت دولت قرار گرفت و دوره آموزش دبستان و دبیرستان شش سال تعیین شد. بر پایه این قانون، دولت در سراسر کشور دبستان و دبیرستان دایر و برای تربیت دبیر، دارالمعلمین (دانشسرای مقدماتی) تأسیس کرد (معتدی، ۱۳۸۷: ۱۱-۲۱). این قانون و همچنین قوانین تکمیلی که در عصر پهلوی تصویب شد، آموزش و پرورش را از انحصار طبقات بالای جامعه خارج و به میان مردم عادی آورد. این تحول مهم با عنوان همگانی شدن آموزش در پرتو سیاست‌های فرهنگی عصر پهلوی اول محقق شد. به گفته ایروانی نظام آموزش ایران، از کاشت بذر آموزش و پرورش مدرن تا امروز، سه دوره مهم تاریخی را طی کرده است؛ دوره اول دوره اصلاح‌گری و ایجاد نهاد مدرسه مدرن در عصر قاجار که نقطه عطف آن انقلاب مشروطه بود و تا آغازین سال‌های حکومت پهلوی (۱۳۰۶) تداوم

داشت. این دوره، نه دوره بنیان‌گذاری بلکه دوره زمینه‌سازی نظام آموزشی مدرن در ایران است. دوره دوم که از سال ۱۳۰۶ آغاز می‌شود، آغاز اقدام برای همگانی‌کردن آموزش و حاکمیت عملی دولت بر آموزش است. به‌ویژه در دوره پهلوی اول، این سیاست به ایجاد نظام آموزشی متمرکز منجر شد که در دوره پهلوی دوم ادامه یافت و به وقوع انقلاب اسلامی ختم شد (ایروانی، ۱۳۹۳: ۸۳-۱۱۰).

۲-۵. تأسیس مدارس جدید

نگاهی به تاریخ عصر پهلوی اول نشان می‌دهد که سه هدف مهم در برنامه و سیاست‌های کلی این حکومت مورد نظر بوده است که می‌توان از آن‌ها با عنوان تمرکزگرایی و مطلق‌انگاری قدرت پادشاه، جایگزینی ملی‌گرایی به‌جای قوم‌گرایی و دین‌گرایی و بالاخره فرآیند مدرن‌کردن جامعه ایران برای رسیدن به این اهداف نام برد. مدارس و در کل نظام آموزشی نقشی مهم در تحقق این هدف داشت و به‌نوعی نیروی انسانی و کارمند مورد نیاز نهادهای نوپدید دولت رو به گسترش رضاشاه را تأمین می‌کرد (فوران، ۱۳۸۸: ۳۳۳). تحقق اهداف ذکر شده مبتنی بر سیاست‌های فرهنگی بود که با مصوبات قانونی شکل اجرایی می‌گرفت. به‌عنوان مثال، قانونی در سال ۱۳۰۶ تصویب شد که بر طبق آن شورای معارف موظف شد تا در مراکز استان‌ها شعبه‌هایی دایر کند و مدارس را گسترش دهد. گفتنی است از میان همه وزرای معارف که اهتمام به آموزش رایگان داشتند، نام علی‌اصغر حکمت و علی‌اکبر سیاسی برجسته است. در واقع آموزش رایگان در دوره وزارت این دو نفر تصویب و سپس اجرایی شد (مختاری، ۱۳۸۸: ۲۸۳-۲۸۴). یکی از اهداف مهم حکومت پهلوی ملی‌گرایی با تأکید بر قدرت سلطنت بود و مدارس نقشی ویژه در تحقق این اهداف داشتند.

دیگر سیاست‌های فرهنگی که مورد اجرا قرار گرفت و هدف آن تربیت نیروی وفادار به سلطنت بود، برنامه فرهنگی «پیشاهنگی» بود. سابقه این سیاست به سال‌های قبل از کودتای ۱۲۹۹ بازمی‌گردد. اما اعلان و اجرای رسمی آن به سال ۱۳۰۴ مربوط است. وزیر معارف وقت علی‌اصغر حکمت که خود مبدع این واژه است، از این طرح استقبال کرد. این منظومه از برنامه‌های فرهنگی که شامل ورزش، رژه و اردوهای مناسب بود، در فراز و فرود خود، برخی سال‌ها تعطیل شد، اما به دلیل اهتمام ولیعهد دوباره رونق گرفت. همچنین در سال ۱۳۱۴ پیشاهنگی دختران به مدیریت شمس پهلوی و با تلاش ویژه دولت برای اجرای سیاست کشف حجاب، آغاز به کار کرد. اواسط سال ۱۳۱۵ علاوه بر پیشاهنگی، آموزش نظامی نیز به مدارس متوسطه تحمیل شد. دروس تعلیمات نظامی به دو دسته اخلاقی و عملی تقسیم می‌شد. در بخش اول تهییج احساسات سلحشوری، شاه‌پرستی، میهن‌دوستی، بیان و مقایسه وضع فعلی و گذشته کشور آموخته می‌شد و در بخش دوم ورزش‌های نظامی اجباری بود. این برنامه که دو ساعت

در هفته در نظر گرفته شده بود، به منزله یکی از دروس اصلی به کارنامه محصل وارد می‌شد (آشنا، ۱۳۷۱: ۴-۲۸). مجموع این سیاست‌ها به‌خوبی ثابت می‌کند که پهلوی اول نظام آموزشی را مجالی برای تغییرات فرهنگی در جامعه ایران می‌دانست، از این رو، در تمام سال‌های حاکمیت رضاشاه این سیاست ادامه یافت تا جایی که تعداد محصلان که در سال ۱۳۰۲ در حدود ۵۵ هزار نفر بود، به ۲۵۷ هزار نفر در سال ۱۳۱۵ رسید و ۴۹۰۱ مدرسه تأسیس و ۱۱۳۷۰ آموزگار تربیت شد. در سال ۱۳۱۹ تعداد این مدارس به ۸۲۳۷، تعداد محصلان به ۴۹۷ هزار و تعداد معلمان به ۱۳۶۴۶ نفر رسید (ایوانف، ۱۳۵۶: ۸۵-۸۶).

۳-۵. تدوین کتب درسی

سیاست‌های فرهنگی عصر رضاشاه پهلوی در محتوای کتاب‌های درسی، به‌ویژه، کتاب‌های فارسی و تاریخ مقاطع مختلف تحصیلی، انعکاس یافته است. به گفته تقی‌زاده، وزارت معارف پس از سال ۱۳۰۷ برای هر یک از پایه‌های اول تا ششم ابتدایی، کتاب‌های جامعی با عنوان *کتاب اول*، *کتاب دوم* و *کتاب ششم* تهیه و تدوین کرد. این کتاب‌ها تا سال چهارم دبستان برای مدارس پسران و دختران یکسان بود و دروس فارسی، تاریخ، جغرافیا، علوم، اخلاق و شرعیات و ریاضی و حساب را (اغلب به‌صورت شفاهی) شامل می‌شد. کتاب پنجم و ششم ابتدایی برای دختران و پسران - در ظاهر برای لحاظ‌کردن ویژگی‌های جنسیتی - جداگانه تدوین شد. محتوای کلی کتاب‌های مربوط به هر جنس یکسان بود، با این تفاوت که در کتاب دختران چند درس و قطعه در خصوص خانه‌داری و وظایف زن در مقابل شوهر و تربیت کودک و دو سه مورد از مشاهیر زنان گنجانده شده بود. در پایه‌های پنجم و ششم علاوه بر کتاب‌های مذکور، تاریخ مختصر ایران و جهان، جغرافیای پنج قطعه عالم (برای تدریس در سال پنجم) جغرافیای ایران (برای تدریس در سال ششم) و تعلیمات مدنی (برای تدریس در سال پنجم و ششم) نیز تدریس می‌شد (تقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۳۷۷). محتوای این دروس و اندیشه‌های سیاست‌گذاران عصر پهلوی به‌خوبی جایگاه ادبیات و آموزش آن در بسترسازی اهداف فرهنگی حکومت را نشان می‌دهد. فروغی در این باره می‌نویسد: «ادبیات فارسی می‌تواند اساس تکمیل تربیت انسانی ما بشود. اثبات این مدعا در مقابل کسی که منکر باشد طول و تفسیر دارد و جای آن اینجا نیست. همین قدر خاطر نشان می‌کنم که آشنایی اینجانب با ادبیات اروپایی کمتر از ادبیات ایرانی نیست و از بن دندان می‌پسندم و از آن تمتع فراوان برده و استفاده بسیار کرده‌ام و دقایق و لطایفی در آن آثار ادبی دیده‌ام که مخصوص خود آن‌هاست و معتقدم که هر کس با ادبیات اروپایی آشنا نباشد، امروزه از جهت بهره‌یابی از فکر و ذوق، غبن فاحش دارد و لیکن با تصدیق همه این مراتب اطمینان می‌دهم که مقام ادبیات ایرانی پست‌تر از هیچ یک از ادبیات ملل دیگر قدیم و جدید نیست و آشنایی به این ادبیات به‌خوبی می‌تواند برای ما اساس تکمیل لوازم

آدمیت باشد» (فروغی، ۱۳۱۶: ۱۳۳-۱۳۴).

یکی از سیاست‌های مهم پهلوی ملیت‌گرایی و تقویت آن با تمرکز بر اهمیت سلطنت بود و درس تاریخ یکی از دروسی بود که محتوای آن می‌توانست چنین سیاستی را در بعد فرهنگی و آموزشی تثبیت کند. سیاست‌گذاران فرهنگی آن عصر سعی داشتند با تلفیق تاریخ و ادبیات به این مهم دست یابند. به نظر فروغی: «فرهنگ ایرانی در نظر من چهار رکن بزرگ دارد که تربیت ایرانی بر آن چهار رکن استوار می‌شود یعنی، شاهنامه فردوسی و مثنوی مولوی و کلیات شیخ سعدی و دیوان خواجه حافظ» (فروغی، ۱۳۱۹: ۳). بر مبنای همین اهداف و آموزش جمعی آن، در سال ۱۳۰۷، در زمان وزارت قراگوزلو (اعتمادالدوله) تدوین کتاب‌های درسی دبستان بر عهده وزارت معارف قرار گرفت و نخستین بار کتاب‌های وزارتی به راهنمایی و سرپرستی وزارت فرهنگ در سطح کشور انتشار یافت. این کتاب‌ها از لحاظ مفاهیم علمی و ادبی متناسب با نیاز سنی دانش‌آموزان و احتیاجات اجتماعی آنان بود و نسبت به کتاب‌های قبلی ارزان‌تر و از نظر چاپ مرغوب‌تر بود و مشکل کتاب محصلان برطرف شد. به دنبال نتیجه‌ای که از چاپ و انتشار کتاب‌های دبستانی به دست آمد، تهیه کتاب‌های دبیرستانی هم مورد توجه وزارت معارف قرار گرفت و در ۲۷ مهر ماه ۱۳۱۷ مصوبه‌ای به تأیید هیئت وزیران رسید که در آن نگارش کتاب‌های دبیرستانی را نیز بر عهده وزارت معارف قرار داد. با این مصوبه کمیسیونی از دبیران، دانشیاران و استادان در موضوعات مختلف تشکیل شد تا کتاب‌های دبیرستان را برنامه‌ریزی و تدوین کنند. بر طبق این آیین‌نامه مقرر شد همه کتاب‌های دبیرستانی طبق یک اسلوب مطلوب و موافق با اصول آموزش و پرورش نگارش یابد به طوری که علاوه بر مواد علمی و ادبی، مؤید «خصال ملی و ملکات راسخه‌ای» باشد که از عهد باستان سرشته نهاد ایرانیان بوده است. به دنبال این اقدام مؤثر در مدت سه سال، هشتاد عنوان کتاب دبیرستانی به سرمایه وزارت فرهنگ منتشر شد. این کتاب‌ها که به «کتاب‌های وزارتی» معروف بود، از نظر صحت مطالب و زیبایی چاپ و نوع کاغذ و جلد نسبت به کتاب‌های قبلی در سطح بسیار ممتازی قرار داشت. افرادی که در هریک از گروه‌های درسی حضور داشتند، از موجه‌ترین و شایسته‌ترین افراد متخصص و صاحب نظر آن زمان بودند (معتمدی، ۱۳۸۷: ۱۱-۲۱).

محتوای کتب درسی در تأیید سیاست‌ها و اهداف فرهنگی حکومت پهلوی تدوین شد. تقی‌زاده از محققان این حوزه، با بررسی برخی از کتاب‌های دوره ابتدایی به این نتیجه رسید که محتوای این کتاب‌ها اخلاقی، اما غیردینی و اغلب در تبلیغ وطن‌پرستی و شاه‌پرستی است. به نوشته او، کتاب اول ابتدایی شامل ۴۵ قطعه (درس) و ۷۸ صفحه است که از این قطعات فقط یک قطعه - که آخرین آن‌ها نیز است - عنوان «حمد و سوره» دارد. در بین جملات کتاب هم تنها یک جمله با رنگ دینی به چشم می‌خورد: «نماز عبادت خداست». درحالی‌که اکثر جملات کتاب از القاء شاه‌دوستی و هویت ملی حکایت می‌کند:

«ما پادشاه خود را دوست داریم. پادشاه نگهبان کشور است. پادشاه پدر ما ایرانیان است. ما فرزندان او هستیم و او را از جان و دل دوست داریم. نوروز اول سال ایرانیان است. پادشاه ما اعلیحضرت پهلوی است.» پنج بیت از اشعار فردوسی نیز در این کتاب درج شده است. کتاب دوم ابتدایی شامل ۱۶۳ قطعه (درس) و ۲۱۶ صفحه است. صفحات ۲۱۲ تا ۲۱۶ (یعنی ۵ صفحه) در پایان کتاب به شرعیات (اصول و فروع دین) اختصاص یافته است. از مجموع قطعات تنها یک قطعه با عنوان «زببند نماز می‌خواند»، بار دینی دارد. اما با قطعات متعددی نظیر «قدم به پیش (پیشاهنگی)، ایران، وطن ما ایران است، وطن دوستی و عدالت انوشیروان»، هویت ملی بارها گوشزد می‌شود. مانند کتاب اول، جمله و سخنی از بزرگان اسلام در این کتاب نیز دیده می‌شود. کتاب سوم ابتدایی، ۱۹۳ قطعه و ۲۵۷ صفحه دارد. از صفحه ۲۴۹ تا ۲۵۷ (۹ صفحه) مختص شرعیات است. این کتاب بر خلاف دو کتاب قبلی با حمد خدا شروع می‌شود. غیر از این قطعه، قطعه «سحر ماه رمضان» محتوای دینی دارد. با توجه به اینکه در این کتاب و کتاب چهارم می‌بایستی تاریخ ایران بر اساس روایات شرقی (شاهنامه) بازگو شود، ۸ قطعه مستقیماً با نام شخصیت‌های اسطوره‌ای و پادشاهان پیش از اسلام مشخص شده‌اند. علاوه بر این، ۵ قطعه نیز به طور مستقیم و در قالب حکایت‌های اخلاقی با شخصیت‌های پیش از اسلام، به ویژه انوشیروان مرتبط است. در این کتاب هم اثری از بزرگان اسلام نیست. کتاب چهارم ابتدایی، ۳۷۶ صفحه و ۲۹۷ قطعه (درس) دارد. از صفحه ۳۷۶ به بعد (حدود ۱۰ صفحه) شامل شرعیات است. صفحات فراوانی از این کتاب نیز به بازگویی تاریخ ایران بر اساس روایات شرقی (شاهنامه) - قدری مشروح تر از سال سوم - اختصاص یافته است. ۱۹ قطعه با نام شخصیت‌های اسطوره‌ای و پادشاهان پیش از اسلام به صورت نثر و نظم «با اشعار زیادی از شاهنامه» تدوین شده و ۵۳ صفحه از کل صفحات کتاب را در بر گرفته است. با توجه به آنکه کتاب‌های اول تا چهارم می‌بایست همه مواد درسی از فارسی، تاریخ، جغرافیا، تعلیمات مدنی، علوم، بهداشت، اخلاق و شرعی را در خود بگنجانند، اختصاص این تعداد صفحات چشمگیر به نظر می‌رسد. کتاب پنجم ابتدایی (دختران و پسران): در ۲۶۰ قطعه (درس) تدوین شده است. از صفحه ۳۸۸ تا ۴۰۳ به شرعیات پرداخته است. غیر از دو مورد - زنان صدر اسلام (سکینه و ام‌البنین) در کتاب دختران و سلمان فارسی در هر دو کتاب، خبری از مضامین اسلامی نیست. در این کتاب نیز ۱۸ قطعه مستقیماً به بازخوانی شخصیت‌های باستانی، داستان‌های حماسی از قبیل کلمات بزرگمهر، انوشیروان عادل، جنگ‌های کردیه (خواهر بهرام چوبین) و... اختصاص دارد. کتاب ششم ابتدایی (دختران و پسران) ۴۰۸ صفحه و ۲۴۴ قطعه (درس) است. ۱۲ قطعه در ارتباط با شخصیت‌های باستانی است که ۱۰ مورد آن به اردشیر بابکان اختصاص دارد. در ۴ قطعه نیز مختصری از وقایع زندگی پیامبر و علی (ع) و شهربانو (همسر امام حسین و

دختر یزدگرد ساسانی) بازگو شده است. با اینکه در این کتاب نیز سخنانی از بزرگان اسلام درج نشده، تنها کتابی است که به صورت مختصر به برخی از پیامبران (حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، سلیمان بن داود) پرداخته است. غیر از برتری فرهنگ اسلامی در برابر فرهنگ بت پرستی مغولان که به دلیل این برتری مغولان را در خود جذب می‌کند، در جای دیگر از برتری فرهنگ اسلامی سخنی مطرح نشده است (تقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۳۷۷).

۶. تأثیر سیاست‌های فرهنگی عصر پهلوی اول بر فرایند آموزش عالی

۶-۱. تأسیس دانشگاه به منظور تربیت نیروی انسانی متخصص و متعهد

کمبود نیروی متخصص و متعهد به اهداف حکومت باعث شد که از همان سال‌های نخست، تربیت نیروی کارآمد به عنوان یکی از اهداف حکومت مورد توجه قرار بگیرد. عیسی صدیق در این باره می‌گوید: «حالا که ایران وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود شده، هر کاری که بخواهد بکند، آدم ندارد. برای راه‌آهن و راه‌سازی مهندس ندارد و برای تأسیس بیمارستان پزشک ندارد» (اشرف‌زاده، ۱۳۸۳: ۹۶). کمبود نیرو با ساماندهی آموزش عالی جبران‌پذیر بود، از این رو، متولیان امر ابتدا در بحث نظر و سپس در عمل در صدد تحقق آن برآمدند. تأکید حکمت بر اهمیت توجه به تحصیلات تکمیلی و عالی‌ه‌بدان سبب بود که صرفاً از این راه متخصصان حوزه‌های مختلف تربیت می‌شدند و کشور در مسیر پیشرفت قرار می‌گرفت (حکمت، ۱۳۱۵: ۲۴۹-۲۶۰).

ضرورت تربیت نیروی متخصص و نیاز حکومت پهلوی برای نشان دادن خود به عنوان دولتی که در مسیر مدرن کردن ایران قدم بر می‌دارد، باعث شد دانشگاه تهران به عنوان نماد آموزش عالی ایران در سال ۱۳۱۳ تأسیس شود. حکمت طرح و ایده تأسیس این دانشگاه را به خود نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «در یکی از جلسات هیئت دولت در حضور رضاشاه، سخن از زیبایی تهران و عظمت ابنیه و عمارات و قصور زیبای جدید به میان آمد. پس از دیگران من عرض کردم در آبادی و عظمت پایتخت البته شکی نیست، ولی نقصی که دارد این است که این شهر هنوز عمارت مخصوص اونیورسیتیه (دانشگاه) ندارد و حیف است که این شهر نوین از همه بلاد عالم از این حیث عقب باشد. شاه بعد از اندکی تأمل یک جمله گفتند: «بسیار خوب آن را بسازید» در جلسه بعد هیئت وزرا نیز به وزیر مالیه مرحوم علی اکبر داور رو نموده و فرمودند در جلسه سال آینده مبلغ ۲۵۰۰۰ تومان به وزارت معارف اعتبار بدهید که به مصرف ساختمان دانشگاه برسانند» (حکمت، ۱۳۵۳: ۳۳۳).

در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران با ادغام دارالفنون، مدرسه علوم سیاسی، مدرسه طب، مدرسه عالی فلاح و صنایع روستایی، مدرسه فلاح مظهر، مدرسه صنایع و هنر، مدرسه عالی معماری، مدرسه عالی حقوق و چند مرکز آموزش عالی دیگر دایر شد. در ۱۵ بهمن ماه همان سال، رضاشاه کلنگ تأسیس دانشگاه را در زمین‌های جلالیه تهران بر زمین زد و در جمعه ۲۴ اسفند رسماً دانشگاه تهران تأسیس شد (تکمیل همایون، ۱۳۸۵: ۸۸). رضاشاه در این روز ضمن سخنرانی بیان کرد: «مملکتی که دارای معارف باستانی بوده، باید امروز دارای دانشگاهی باشد که در خور شأن آن است و ایجاد دانشگاه به صورت امروز کاری است که باید دولت‌های پیش از ما خیلی قبل از اینها شروع کرده باشند و ما حال آن را تکمیل می‌کردیم، نه اینکه تازه از پایه مبنای آن را درست کنیم. سپس افزود: ما به دانشگاه خیلی احتیاج داریم اگر دانشگاه و مدارس عالی خوب داشتیم چه احتیاج داشتیم که فرزندان خود را به اروپا بفرستیم» (قائم‌مقامی، ۳۵۴۱: ۴۲).

هدف مهم رضاشاه از تأسیس دانشگاه ایجاد وسیله‌ای برای یکپارچگی جوانان مملکت و تلفیق اندیشه‌های ملی‌گرایانه جوانان و دیگر افراد متمایل به نوگرایی بود. از دید او، این نظام وسیله‌ای برای مبارزه با خرافات و عقب‌ماندگی و ایجاد ملتی نوین یکپارچه راست اندیش و برخوردار از اعتمادبه‌نفس بود. نظام آموزشی ایجاد شده به تحولاتی انجامید که فراتر از هدف‌های مورد نظر شاه بود. روحیه جدیدی که او می‌خواست در جوانان مملکت پدید آورد، فقط در برخی از مردم ایجاد شد (آوری، بی تا: ۵۲).

۶-۲. توجه به آموزش زنان

ارتقاء وضعیت زنان نسبت به دوره قاجار در سیاست‌های فرهنگی دوره رضاشاه مورد توجه ویژه قرار گرفت. این توجه بیشتر جنبه صوری داشت و سیاست‌های فرهنگی حکومت در بحث پوشش و مسئله کشف حجاب، مانع اساسی برای ورود زنان، به خصوص زنان مذهبی و زنان طبقه فرودست به اجتماع شد. اما در بحث آموزش اهتمام دولت پهلوی در باسواد کردن دختران و زنان جامعه بود. این قضیه در سطح آموزش عالی نیز پیگیری می‌شد. ساتن در این باره می‌نویسد: «از سال ۱۹۳۶م/۱۳۱۴ش که مقررات آزادی زنان در کشور ایران اجرا شد، دوشیزگان هم مانند پسران می‌توانند در دانشکده‌های دانشسرای عالی با همان شرایطی که برای دانش‌آموزان پسر موجود است مشغول تحصیل شوند، فقط قبل از ورود به دانشکده یک سال در کلاس مقدماتی تحصیل می‌کنند.» (ساتن، ۱۳۳۵: ۳۵۸). بامداد نیز دستور ورود دختران به تمام دانشکده‌ها را واقع‌ای مهم بعد از کشف حجاب می‌داند و بیان می‌کند که اولین دسته دختران که وارد دانشسرای عالی و دانشکده‌های علوم ادبیات شدند، دوازده نفر بودند (بامداد، ۱۳۴۷: ۹۸).

۷. سیاست فرهنگی پهلوی اول در قبال نظام تحصیلی حوزوی

هر چند در دوران پیشامدرن، روحانیت در برپایی مکتب‌خانه‌ها و تدریس به کودکان نقشی چشمگیر داشتند، اما آن‌ها متولیان نظام آموزش محسوب نمی‌شدند. غالب افراد باسواد جامعه در آن زمان قشر روحانی بود و بعد از تأسیس مدارس جدید شماری از آن‌ها به تدریس در آن مدارس پرداختند و به‌نوعی جذب نظام جدید آموزشی شدند، اما تعداد دیگری از آن‌ها با نظام جدید به مخالفت برخاستند و در حفظ نظام قدیم کوشیدند و مانع از تأثیرگذاری آن در نظام تحصیلی حوزوی شدند.

جدای از حضور و تأثیر روحانیت در نظام آموزشی، آن‌ها در زندگی ایرانیان و ابعاد مهم آن-مراسم‌های مذهبی، کسب‌وکار، مرگ و ازدواج و موارد دیگر-نقشی مهم داشتند. با وجود این، سیاست اقتدارگرایانه و تمرکزخواهانه حکومت پهلوی اول، برای تغییر گسترده در جامعه ایرانی در تقابل با این حضور بود. بنا بر روایات تاریخی، رضاخان پیش از رسیدن به سلطنت، برای جلب افکار عمومی خود را فردی مذهبی معرفی کرد. او در اجرای این امر تا جایی پیش رفت که برای ممانعت از روزه‌خواری در ایام ماه مبارک رمضان ناظر شرعیات تعیین کرد (امینی، ۱۳۸۲: ۷۷-۷۸) و حتی در زمان فرماندهی‌اش بر دیویزیون قزاق، ضمن صدور اعلامیه‌ای دستور داد تمام مغازه‌های شراب‌فروشی و عرق‌فروشی، تئاتر و سینما، فتوگراف‌ها و کلپ‌های قمار بسته و هر که مست دیده شود به محکمه نظامی جلب شود (مکی، ۱۳۷۴: ۱/۲۳۶). وی همچنین بعد از ناکامی در اعلام جمهوری، در اعلامیه‌ای بر اسلام‌خواهی و حفظ شأن روحانیت تأکید و ابراز کرد: «چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز، حفظ و حراست از عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت بوده و هست... و چون من و کلیه آحاد و افراد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگ‌ترین وظایف و نصب‌العین خود قرار داده و همواره در صدد آن بوده‌ایم که اسلام روزبه‌روز، رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کامل رعایت و محفوظ گردد.» (مکی، ۱۳۷۴: ۵۴۶-۵۴۷/۲) عین‌السلطنه در روزنامه خاطرات خود، اهتمام رضاخان را در معرفی خود به‌عنوان یک فرد مذهبی این‌گونه وصف می‌کند: «محرم سال ۱۳۴۱ ق/ ۱۳۰۱ ش، ظاهراً بسیار باشکوه برگزار شد. در مسجد شیخ عبدالحسین آقای دستغیب شیرازی نماینده مجلس و میرزا عبدالله واعظ، وعظ می‌کردند و بیشتر، از سیاست و تدین اسلام سخن می‌گفتند و از جراید بد می‌گفتند. در شب‌وروز عاشورا دسته‌های مفصلی حرکت کردند... سردار سپه ناظر حرکت دسته‌ها بود. دسته‌های ارتشی نیز با موزیک در حرکت بوده و به سر و سینه می‌زدند و می‌خواندند: بیداد کوفی و از جور شامی چکد خون ز چشم نظامی» (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۶۵۰۰-۶۵۰۶/۸).

رضاخان بعد از آنکه رضاشاه شد و از آنجاکه عجله‌ای وافر برای سوق دادن ایران به سوی دروازه‌های

تمدن داشت، سعی کرد مظاهر مدرنیت را در تمام امور جامعه پیاده کند. این سیاست که با حمایت دولتمردان همراه بود، در یکی از مهم‌ترین ابعاد آن، تقابل با روحانیت و حذف آن‌ها از ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی ایرانیان بود. در دوره حکومت رضاشاه سخت‌گیری و تقابل بسیاری با قشر روحانیت رخ داد. ایجاد نهاد دادگستری، یکی از اولین و مهم‌ترین این اقدامات بود. همچنین گرفتن موقوفات و ممنوع کردن مراسم مذهبی. کنترل مدارس علمیه در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ دیگر نمونه این سیاست‌ها است. در این سال‌ها، شرایط و استانداردها و امتحان‌هایی برای انتخاب طلاب و یا مدرسان حوزه ارائه شد. برای مثال کسانی طلبه به حساب می‌آمدند که وزارت معارف آن‌ها را به رسمیت می‌شناخت و به آن‌ها دیپلم می‌داد و یا کسانی مدرس حوزه شناخته می‌شدند که مرجع تقلید به آن‌ها جواز تدریس یا وزارت معارف به آن‌ها دیپلم تدریس داده باشد (تخشید، ۱۳۷۷: ۱۵۴).

۸. نتیجه‌گیری

این بررسی نشان داد پهلوی اول متأثر از پروژه نوسازی، تمام تلاش خود را در کاربست عناصر مدرنیته غربی به کار گرفت. یکی از مظاهر مدرنیسم که دولتمردان پهلوی توجه ویژه‌ای به توسعه آن داشتند، تحول در نظام آموزش بود. این امر با نظم نوین رضاشاهی که مبتنی بر تجدد، ملی‌گرایی و تمرکز بود، ارتباط مستقیم داشت. از اهم سیاست‌های فرهنگی حاکمیت در راه این تحول، تقابل با روحانیت و حذف آن‌ها از ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی ایرانیان، از جمله کوتاه کردن دست روحانیان از نظام آموزش بود. غیرمذهبی کردن نظام آموزش، به‌عنوان یکی از سیاست‌های فرهنگی، به مؤثرترین وجهی از طریق افزایش و برتری تدریجی مدارس دولتی در دوره ابتدایی و منسوخ‌شدن تدریجی مکتب‌خانه‌های سنتی تحقق یافت. دیگر هدف مهم حکومت پهلوی اول، ملی‌گرایی با تأکید بر قدرت سلطنت بود و مدارس نقشی ویژه در رساندن حکومت به این اهداف داشتند. یکی از سیاست‌های فرهنگی که در همین موضوع و با هدف تربیت نیروی‌های وفادار به سلطنت اجرا شد، برنامه «پیشاهنگی» بود. تبلور سیاست‌های فرهنگی عصر رضاشاه در محتوای کتاب‌های آموزشی به‌وضوح مشاهده می‌شود. نگاهی به محتوای این دروس و البته اندیشه‌های سیاست‌گذاران عصر پهلوی به‌خوبی جایگاه ادبیات و آموزش را در بسترسازی اهداف مطرح شده نشان می‌دهد. محتوای کتب درسی تاریخ می‌توانست چنین سیاستی را در بعد فرهنگی و آموزشی تثبیت کند و سیاست‌گذاران فرهنگی آن عصر سعی داشتند با تلفیق تاریخ و ادبیات به این مهم دست یابند. ضرورت تربیت نیروی متخصص و نیاز حکومت پهلوی برای نشان دادن خود به‌عنوان دولتی که در مسیر مدرن کردن ایران گام بر می‌دارد، باعث شد که دانشگاه تهران به‌عنوان نماد آموزش عالی ایران در سال ۱۳۱۳ تأسیس شود. هدف مهم رضاشاه از تأسیس

دانشگاه یکپارچه کردن جوانان کشور و تلفیق اندیشه‌های ملی‌گرایانه جوانان و دیگر افراد متمایل به نوگرایی بود.

حامی مالی

ندارد

سه‌م نویسنده‌گان در پژوهش

سه‌م نویسنده‌گان برابر است.

تضاد منافع

ندارد

منابع

- آبراهامیان، پروانده. (۱۳۹۲). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آشنا، حسام‌الدین. (۱۳۷۱). «پیشاهنگی در ایران»، *گنجینه اسناد*، تهران، شماره ۸-۷.
- آوری، پیترو. (بی‌تا). *تاریخ معاصر ایران*، ترجمه محمود رفیعی مهرآبادی، تهران.
- اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۸۳). *فارسی عمومی: گزیده نظم و نثر پارسی همراه با سبک‌های شعر و نثر ایرانی و اروپایی و دستور زبان فارسی و آیین نگارش*، تهران: اساطیر.
- اکبری، محمدعلی. (۱۳۵۷). *رویکرد غرب‌گرایان به نوسازی ایران (بررسی دیدگاه‌های روزنامه کاوه)*، تهران: سروش.
- امینی، داود. (۱۳۸۲). *چالش‌های روحانیت با رضا شاه*، تهران: سپاس.
- ایروانی، شهین. (۱۳۹۳). «مقدمه‌ای بر تبیین ماهیت نظام آموزش و پرورش ایران از آغاز دوره مدرن‌سازی تا امروز»، *پژوهشنامه مبانی تعلیم و تربیت*، شماره ۴ (۱).
- ایوانف، م، س. (۱۳۵۶). *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هوشنگ تیزابی، تهران: طوفان.
- بامداد، بدرالملوک. (۱۳۴۷). *زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید*، تهران: ابن‌سینا.
- تخشید، محمدرضا. (۱۳۷۷). «اصلاحات و سیاست‌های نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیون در ایران»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره ۴۰.
- تقی‌زاده، اکبر. (۱۳۹۱). «اقوام ایرانی و قومیت در کتاب‌های درسی مقطع ابتدایی دوره پهلوی اول» تهران: فروزان.
- تقی‌زاده، سیدحسین. (۱۳۰۴). «تعلیم ابتدایی یا تعلیم عالی»، *آینده*، شماره ۳.
- تکمیل همایون، ناصر. (۱۳۸۵). *تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران: از آغاز تا دارالخلافه ناصری*، تهران: دفتر پژوهش

های فرهنگی.

- حکمت، علی‌اصغر. (۱۳۱۵). «نطق جناب آقای حکمت وزیر معارف در کانون افسران»، تعلیم و تربیت، شماره ۷۶.
- حکمت، علی‌اصغر. (۱۳۵۳). *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران: وحید.
- خلیلی‌خو، محمدرضا. (۱۳۷۳). *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*، تهران: جهاد دانشگاهی واحد شهید بهشتی.
- ساتن، الون. (۱۳۳۵). *رضاشاه کبیر یا ایران نو*، ترجمه عبدالعظیم صبوری، تهران: تابش.
- سینائی، وحید. (۱۳۸۴). *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران*، تهران: کویر.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور. (۱۳۷۸). *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، مجلد ۸، تهران: اساطیر.
- فروغی، محمدعلی. (۱۳۱۹). «سعدی و حافظ»، آموزش و پرورش: شماره ۲، سال ۱۰.
- فروغی، محمدعلی. (۱۳۵۳). «تربیت ملی»، یغما، شماره ۱۲، سال ۲۷.
- فوران، جان. (۱۳۸۸). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹ شمسی تا انقلاب*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- قائم‌مقامی، جهانگیر. (۱۳۵۴). *ایران امروز*، تهران: مرکز مطالعات دفتر هماهنگی فرهنگی شورای عالی فرهنگ و هنر.
- کرونین، استفانی. (۱۳۸۳). *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- کلیات سعدی (۱۳۱۶). *تصحیح محمدعلی فروغی*، تهران: بروخیم.
- مختاری، رضا. (۱۳۸۸). *پهلویسم یا شبه مدرنیسم در ایران*، تهران: خانه کتاب.
- معمدی، اسفندیار. (۱۳۸۷). «کتاب‌های درسی در ایران از تأسیس دارالفنون تا انقلاب اسلامی»، کتاب ماه علوم و فنون، شماره ۱۰۸.
- مکی، حسین. (۱۳۷۴). *تاریخ بیست ساله ایران*، مجلد ۱ و ۲، تهران: علمی.

References

- Abrahamian, E. (2013). *Iran between two revolutions*, translated by Gol-Mohammadi, A and Fattahi, M., E., Tehran: Nei. [In Persian]
- Akbari, M. A. (1978). *Westerners' approach to modernizing Iran (A Study of the Views of Kaveh Newspaper)*, Tehran: Soroush. [In Persian]
- Amini, D. (2003). *The challenges of the clergy with Riza Shah*. Tehran: Sepas. [In Persian]
- Ashna, H. (2008). Pioneering in Iran, *Ganjine – ye- Asnad*, Tehran, No. 8-7. [In Persian]
- Ashrafzadeh, R. (2004). *General Persian: A selection of Persian poetry and prose, with Iranian and European poetry and prose styles, Persian grammar and writing rituals*. Tehran: Asatir. [In Persian]
- Avery, P. (n.d.). *Modern Iran*, translated by Rafiei Mehrabadi, M. Tehran. [In Persian]

- Bamdad, B. (1968). *Iranian women from the Constitutional Revolution to the White Revolution*, Tehran: Ibn Sina. [In Persian]
- Cronin, S. (2004). *The making of modern Iran: state and society under Riza Shah*, translated by Saqibfar, M. Tehran: Jami. [In Persian]
- Foran, J. (2009). *Fragile resistance: Social transformation in Iran from 1500 to the revolution*, translated by Tadayin, A. Tehran: Rasa. [In Persian]
- Foroughi, M. A. (1930). Sa'di and Hafiz. *Education*: 2(10), 17-31. [In Persian]
- Foroughi, M. A. (1973). National Education. *Yaghma*, 12(27), 54-69. [In Persian]
- Ghaem-e-Maghami, J. (1975). *New Iran*. Tehran: Center for Studies of the Office of Cultural Coordination of the Supreme Council for Culture and Art. [In Persian]
- Hekmat, A. A. (1936). Speech of His Excellency Mr. Heket, Minister of Education at the Officers' Association. *Education and Training*, No. 76. [In Persian]
- Hekmat, A. A. (1976). *Thirty memories of the auspicious era of Pahlavi*. Tehran: Pars. [In Persian]
- Irvani, Sh. (2014). An Introduction to explaining the nature of the Iranian education system from the beginning of the modernization period up now. *Research Journal of Fundamentals of Education*, 4(1). [In Persian].
- Ivanov, M. S. (1977). *A history of modern Iran*, translated by Tizabi, H., Tehran: Toofan. [In Persian]
- Khalili Kho, M. R. (1994). *Development and modernization of Iran during the Riza Shah period*, Tehran: Shahid Beheshti University Branch. [In Persian]
- Kulliyani of Sa'di. (1937), edited by Foroughi, M. A. Tehran: Broukhim. [In Persian]
- Makki, H. (1995). *Twenty-year history of Iran*, Volumes 1 and 2, Tehran: Elmi. [In Persian]
- Mokhtari, R. (2009). *Pahlaviism or pseudo-modernism in Iran*, Tehran: Khaneh Ketab. [In Persian]
- Motamedi, E. (2008). Textbooks in Iran from the establishment of the Dar al-Fonon to the Islamic revolution. *Science and Technology Month Book*, Issue 108. [In Persian]
- Salour, Gh. M. (1999). *Memoirs of Etemad al-Saltaneh Newspaper*, edited by Salvar M. and Afshar, I., Volume 8, Tehran: Asatir. [In Persian]
- Sinai, V. (2005). *Absolute government, the military and politics in Iran*, Tehran: Kavir. [In Persian]
- Sutton, E. (1956). *Riza Shah the Great or the New Iran*, translated by Saburi, A., Tehran: Tabesh. [In Persian]
- Taghizadeh, A. (2012). *Iranian tribes and ethnicity in elementary school textbooks of the First Pahlavi period*. <http://anthropology.ir/node/3770>. [In Persian]

- Taghizadeh, H. (1965). Primary Education or Higher Education. *Ayandeh*, No. 3. [In Persian]
- Takhshid, M. R. (1998). Riza Shah's reforms and modernization policies and its impact on the power and influence of the clergy in Iran. *Journal of Law and Political Science of University of Tehran*, Issue 40. [In Persian]
- Takmil Homayoun, N. (2006). *Social and cultural history of Tehran: from the beginning to the Nasser Caliphate*, Tehran: Cultural Research Office. [In Persian]